

لزوم حفظ حرمت ماه مبارک رمضان

حجت‌الاسلام ناصر رفیعی طی سخنانی در حرم مطهر بانوی کرامت اظهار کرد: لازم است حرمت ماه مبارک رمضان توسط همه آحاد جامعه رعایت شود و از شکستن حرمت این ماه با بی‌حجابی، روزه‌خواری و کارهای دیگر دوری کنیم. سخنران حرم بانوی کرامت در ادامه سلسه جلسات تفسیر قران کریم به آیات ۲۳ و ۲۴ سوره آل عمران اشاره و

تأکید کرد: این آیات درخصوص لجاجت یهود است که سران یهودیت همواره نبی خدا را مورد آزار و اذیت قرار دادند. یکی از ویژگی‌های قوم یهود طبق این آیات فرار از مسئولیت و عدم پایبندی به تعهدات است که امروزه نیز مشاهده می‌کنیم سران رژیم صهیونیستی هزاران بار عهدشکنی می‌کنند و به

در جامعه است.



تعهدات بین‌المللی پایبند نیستند. رفیعی یادآور شد: طبق آیه ۲۳ آل عمران، یهودیان حکم کتاب تورات را انکار می‌کردند و نمی‌خواستند حکم الهی درخصوص دو فردی که مرتکب فحشا شده‌اند، اجرا شود. یکی از عواملی که غضب الهی را به دنبال دارد، تعطیلی و تبعیض در اجرای حدود الهی در جامعه است.



در این روزهای دعا و مناجات، به خاطرات کودکی هایمان از ماه مبارک رمضان گریزی زدیم

هدیه رمضانی در چهارشنبه های امام رضایی



همه می‌گفتند: «حالا دیگر وفتش شده که برای رامونا یک خواهر یا برادر بیاورید.» مامان صورتش سرخ می‌شد، گردنش را بالا می‌گرفت و می‌گفت: «فعلا تصمیم نداریم.» آن موقع، سسی سال پیش، این‌جواب مامان و بابا خیلی شیک و امروزی به نظر می‌رسید! در دیوار شهر پر بود از شعارهایی مثل «دوتا بچه کافی» و «بچه فقط دوتا». هر وقت کسی به بابا می‌گفت: «بچه جدید نمی‌خواهید؟»، او با لحنی آهنگین جواب می‌داد: «بچه فقط یکی، بسه!» و گاهی هم شعارش را تغییر می‌داد. من اما این چیزها را زیاد نمی‌فهمیدم. دلم یک خواهر می‌خواست. از وقتی هم که مدرسه رفتم، اوضاع بدتر شد. همه هم‌کلاسی‌ها خواهر و برادر داشتند، جز من، مریم و مرضیه که تک‌فرزند بودیم. از آن بدتر، از طرف مادری هم نوه یکی یکدانه بودم و این یعنی دنیای من پر از آدم‌بزرگ‌ها بود.

طاقتم تمام شد!

یک روز دیگر طاقتم طاق شد؛ همان روزی که خواهر مرضیه به دنیا آمد. از مدرسه که برگشتم، با نق‌ونوق و دادوبیداد گفتم: «من خواهر می‌خوام!» مامان سعی کرد آرام و منطقی حرف بزند، همیشه همین‌طور متین بود. اما من لج کرده بودم. آخر سر هم فریاد زدم: «اصلا شما خودتون هم می‌خواهید، ولی بچه دار نمی‌شید!» نمی‌دانم این حرف را از کجا آوردم. مامان چیزی نگفت، ولی هنوز هم غصه‌ای که آن لحظه توی صورتش نشست را خوب یادم هست. از قضا آن روز خاله هم خانه ما بود و همه چیز را شنید. من با این‌که تک‌فرزند بودم، اما اصلا لوس نبودم، ولی آن روز برای جبران خرابکاری‌ام تصمیم گرفتم خودم را لوس کنم. چه توقعی دارید؟ بچه هشت، نه‌ساله که عذرخواهی بلد نیست! اما این کار اوضاع را بدتر کرد و دل مامان بیشتر شکست. از آن روز به بعد، بچ‌بچ‌ها شروع شد. حتی

جواب مامان به کسانی که مدام پیشنهاد بچه‌دار شدن می‌دادند، عوض شد. دیگر نمی‌گفت: «فعلّا تصمیم نداریم»، فقط می‌گفت: «ان شاءالله». بابا هم شعارش را تغییر داده بود و می‌گفت: «بچه فقط دوتا دوتا!» و بعد می‌خندید.

فرزند خوانده

همه فکر و دکرّم شده بود داشتن یک خواهر یا برادر کوچک. یک روز شنیدم مامان و عمه‌ها از دکتر حرف می‌زنند. دلم ریخت. فکر کردم حتما مامان یا بابا مریض شده‌اند و به همین خاطر بچه‌دار نمی‌شوند. بعد یاد مریم، هم‌مدرسه‌ایم افتادم؛ همان دختری که مادر بزرگش یک بار گفته بود فرزند خوانده است و از من هزار بار قسم گرفته بود این راز را نگه دارم. با خودم گفتم: «نکنند من هم فرزند خوانده باشم و مامان و بابا من راز جایی آورده باشند؟» شب تا صبح خوابم نبرد. فردا توی مدرسه، تا مریم را دیدم، پرسیدم: «تو خواهر و برادر داری؟» او با غرور گفت: «نخیر! من یکی یکدانه‌ام. این‌طوری مامان و بابا فقط مال منن!» بعد خندید و مثل همیشه مسخره‌بازی درآورد. دلم بیشتر شور افتاد. من مامان و بابا را خیلی دوست داشتم. اگر واقعا پدر و مادرم نباشند چه؟ مامان

برش

این رمضان فرق داشت

«این رمضان با هر سال فرق داشت؛ چون یک دختر کوچولی سفید با چشمان درشت روی پایم بود. از آن سال همه چیز را با او شریک شدم؛ مامان و بابا، مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌ها، عمه‌ها، خاله‌ها، دایی‌ها و عموها. عروسک‌های توی کمد و حتی آن هواپیمایی که دایی از خارج آورده بود. بله، از آن سال غم‌ها و شادی‌هایم را با آن فرشته کوچک تقسیم کردم و هر سال سر سفره افطار خدا برای داشتنتش شکر کردم.» خدایی که صدای آن دختر کوچک را پای سفره افطار شنید؛ همان دختری که روزه‌های دست‌وپاشکسته می‌گرفت، گاهی یادش می‌رفت روزه است و بعد از خوردن آب یا غذا تازه یادش

همیشه می‌گفت: «هر چیزی نگران‌تر کرد، به من بگو تا با هم حلش کنیم.» ولی این چیزی نبود که بشود به مامان یا بابا گفت. اگر می‌گفتند: «آره، تو بچه ما نیستی»، چه می‌شد؟ عکس مامان و بابا و من روی دیوار بود. هر چه نگاه کردم، شبیه هیچ‌کدامشان نبودم. دلشوره‌ام بیشتر شد. همیشه می‌گفت: «هر چیزی نگران‌تر کرد، به من بگو تا با هم حلش کنیم.» ولی این چیزی نبود که بشود به مامان یا بابا گفت. اگر می‌گفتند: «آره، تو بچه ما نیستی»، چه می‌شد؟ عکس مامان و بابا و من روی دیوار بود. هر چه نگاه کردم، شبیه هیچ‌کدامشان نبودم. دلشوره‌ام بیشتر شد.

خال روی ابرو

دو سه روز گذشت. مامان از دکتر برگشت و چند عکس بزرگ همراهش بود. پرسیدم حالش خوب است؟ گفت: «خوب خویم.» دلیل دکتر رفتنش را پرسیدم. گفت: «مگر خواهر یا برادر نمی‌خواهی، رامونا خانم؟» نگرانی‌ام بیشتر شد. اگر واقعا بچه‌شان نباشم چه؟ اگر بچه خودشان به دنیا بیاید، دیگر من را نمی‌خواهند و تنها می‌مانم! چهارشنبه شد و مثل همیشه به حرم امام رضا (ع) رفتم. مامان گفت: «هر چی از امام رضا می‌خوای بگو، ولی اول برای سلامتی مریض‌ها و ظهور امام زمان (عج) دعا کن.» ولی من گوش نکردم. دلم آشوب بود و فقط گفتم: «خدایا، تو رو خدا اینا مامان و بابای خودم باشن!» وقتی برگشتم، پسرخاله بابا که دکتر بود، به خانه‌ام آمد. برگه‌های آزمایش مامان را دید و یواشکی چیزهایی گفت. وقتی چشمش به

این طوری برای مریم هم خوشحال شدم. همه چیز خوب پیش می‌رفت که یک‌دفعه گفتم: «خب، پس چرا دوباره بچه‌دار نمی‌شید؟» مامان و بابا به هم نگاه کردند و برای اولین بار مامان گفت: «دعا کن که بشیم.» حالا که فکر می‌کنم، از تک‌تک حرف‌های آن روزها خجالت می‌کشم، ولی بشیمان نیستم. از آن روز، کارم شد دعا برای خواهر‌دار شدن.

ماه رمضان شد

ماه رمضان رسید و اولین سالی بود که قرار بود روزه بگیرم. مامان و بابا کلی هدیه خریدند و گفتند: «وقت روزه کله‌گنجشکی تموم شده.» مامان گفت: «امسال همه روزه‌ها رو کامل روزه می‌گیری. ان شاءالله خدا هر چی بخوای بهت بده.» از این بهتر نمی‌شد! هر شب دم افطار از خدا یک خواهر کوچولو خواستم. ولی چند شب نگذشته بود که غروب دل درد گرفتم. از شانس بد، آن شب کلی مهمان هم داشتیم. یکی از فامیل‌ها گفت: «بچه به این کوچیکی چرا روزه می‌گیری؟» مامان خندید و گفت: «بهش واجب شده، ولی گفتم اگه واقعا نمی‌تونی، بگو.» آن خانم گفت: «این قدر براش جایزه خریدن که تو روزه‌ایستی مونده!» مامان گفت: «که از شش پس نمی‌گیریم! اون جایزه‌ها برای جشن رمضان بود.» خانم رو به من گفت: «هنوز تا اذان خیلی مونده، زود افطار کن.» لجم گرفت، بلند شدم و گفتم: «دلم خوب شد!» همه به هم نگاه کردند. چند دقیقه بعد افطار شد، ولی حالم بدتر شد. سر سفره همه می‌گفتند: «روزه‌اولی، التماس دعا!» ولی من فقط به خواهر‌دار شدن فکر می‌کردم. آن شب گذشت. مهمان‌ها که رفتند، مامان من را برد دکتر. فردا صبح بیدارم نکرد. ساعت ۹ پریدم و دیدم مامان صبحانه آورد. گریه‌ام گرفت و گفتم: «نمی‌خوام! این‌طوری روزه‌ام خراب می‌شه و خدا بهم خوار نمی‌ده.» مامان خندید و گفت: «خدا خیلی مهربونه. حالت که خوب شد، دوباره روزه بگیر.» تا آخر رمضان چند روز دیگر هم روزه رفتم. از آن به بعد دو دعا داشتم: روزه گرفتن و خواهر‌دار شدن. آن سال گذشت و رمضان بعدی رسید.

قاب

شیرینی محبوب سفره افطار

زولبیا و بامیه شیرینی محبوب ماه مبارک رمضان در ایران است و هرساله با فرارسیدن این ماه، تولید و فروش زولبیا و بامیه برای سفره‌های افطار در شهرهای مختلف ایران از جمله تبریز، رونق می‌گیرد. آنچه در تصویر قاب می‌بینید، نمای از یکی از این کارگاه‌ها در شهر تبریز است. اگر چه در تومیه‌های پزشکی بیان می‌شود که در خوردن این شیرینی خصوصا در ماه مبارک رمضان به خاطر قندوچربی بالا زیاده‌روی نکنیم اما همیتان به عنوان یکی از شاخصه‌های سفره‌های افطار در خانه ایرانیان دیده می‌شود. امسال قیمت این محصول نیز با رشد مضاعفی همراه بود که انتقاداتی به همراه داشته است.

مناجاتخوانی مداحان معروف در شب‌های رمضان

با فرارسیدن ماه مبارک رمضان، مجالس مناجاتخوانی و راز و نیاز با خداوند در بسیاری از هیات‌های کشور برپا می‌شود. محمدرضا بـُدری، وحید حامد مقدم و مهدی رسولی در حرم امام رضا (ع) از ساعت ۲۳:۳۰ مناجاتخوانی خواهند داشت. امیر کرمانشاهی نیز در هیأت انصارالحجه مشهد برنامه دارد. حاج منصور ارضی نیز مثل هر سال در مسجد اربک برنامه مناجاتخوانی دارد و حجج اسلام حامدکاشانی، مصطفی کرّمی، عباس صراف او را همراهی می‌کنند. مصطفی سماواتی امسال در مسجد حضرت امیر(ع) خیابان کارگر شمالی برنامه اجرا می‌کند و سخنرانی این مراسم نیز برعهده حجت‌الاسلام علوی‌تهرانی است. حاج محمود کریمی نیز امسال به بام صحن حضرت فاطمه الزهرا(س) در نجف اشرف رفته و ساعت ۴۵ دقیقه بامداد به وقت محلی برای شب‌زنده‌داران برنامه‌اجرا می‌کند. در شب‌های ماه رمضان همچنین محمدحسین پویانفر از ساعت ۲۲ در هیأت ریحانه‌النبی واقع در امامزاده صالح (ع) همراه با حجت‌الاسلام حسین انصاریان در خدمت مخاطبان است.



قمی: خارج کردن هیأت از دست مردم خطاست

حجت‌الاسلام محمد قمی، رئیس سازمان تبلیغات اسلامی در دومین همایش علمی هیأت و آیین‌های مذهبی با موضوع روایت اجتماعی اظهار کرد: هیأت پدیده‌ای است که تفاوت‌های اساسی با دیگر بسترها دارد. هیأت امری است که از آثار و نتایج آن شاید بتوانیم حدس بزنیم که چه جایگاهی دارد. سونامی‌های عجیب اثرات این پدیده است. قمی با بیان این‌که پژوهش‌هایی که به توصیف بسنده نکند و سیاست و سمت و سوارا نه کند، بیشتر به کار ما می‌آید، گفت: نیازمند کار پژوهشی و جدی در هیأت هستیم. وظیفه ما این است که بستری فراهم کنیم تا اندیشمندان و پژوهشگران روی این موضوع کار کنند. اگر امروز رهبر انقلاب هیأت را کانون، مرکز و پایگاه جهاد تبیین خطاب کردند، کسی را مطالبه می‌کنند که مهاجم باشد و این ظرفیت در هیأت است. رئیس سازمان تبلیغات اسلامی گفت: هیأت را مردم برگزار می‌کنند. از دست مردم خارج کردن هیأت خطاست و جدا هم نمی‌شود.



یادداشت

مهدی شیردلیان | گروه هیات

میدان داری نور در سحرگاهان رمضان

ماه رمضان، فرصتی بی‌نظیر برای خودشناسی و تحول درونی است. سحرهای این ماه پرفیض، جایگاه ویژه و فرصت مناسبی برای «پالایش روح» و «تجدید پیمان با معبود» است.

مجال فلق در این سحرگاه لحظه‌های ناب و بی‌بدیلی رقم می‌زند. چالش دوتضاد نفس و روح تجربه‌ایست دیدنی! نفس در حسرت خواب می‌سوزد و روح در نور سحرگاه آغوش باز می‌کند. «کارگاه پالایش و صیقل روح» در این سحرگاه پرکار است؛ جایی که استدلال‌های دنیوی رنگ می‌بازند و رزمه‌های ایمان، جان را صفا می‌بخشد و اگر زیرکانه این مسیر را طی طریق کنیم از قفس نفس رها شده و معجون «بیداری فلق بر روح انسان» را باگوش‌ت و پویست و خونمان احساس خواهیم کرد.

در این سکوت سحرگاه، فرصتی است تا با دقیق شدن بر رفتار و گفتار خویش، به ارزیابی جامعی از شخصیت خود دست یابیم و در جهت بهبود آن هرچند باقدم‌های کوتاه، گام برداریم. این بیداری در این سحرگاه نه یک عادت نیکو، بلکه فرصتی برای احیای «آتش عشق به خدا و عطش عبادت در اعماق وجود» و «زدودن زنگارهای غفلت از دل و جان» هر فرد است. سفره دل را پهن کردن در سحرگاه نه از روی اجبار و ترس که انسان را سرد، منفعل و مضموم می‌کند بلکه از روی لرزش وجود است که برخاسته از عظمت محبت خدای متعال است. سجاده نماز سحر وقتی با عشق پهن شده باشد، هر دعای سحرش همچون چراغی فروزان خواهد شد و هر قطره اشکش به مثابه گامی استوار در مسیر جاودان شدن گام برخواهد داشت و این اشک‌ها اگر هر روز و هر روز با تواضع درآمیزد همچون مروارید، ارزشمند می‌شود. سحرهای رمضان به ما می‌آموزد که «رهت» و عزلت و گوشه‌گیری نیست؛ بلکه هنر بال کشودن در آسمان تقواست. رهایی از بند هوس‌ها و آرام گرفتن در حریم الهی است. بارها شاید در ذهن پروازنده باشی که چرا ذکر «لا اله الا الله» در ماه‌های رجب و شعبان به کرات تأکید شده، جواب این ممارست شاید در سحرگاهان ماه رمضان باشد، که در تاریکی مطلق درمی‌یابی که: فقط تویی! ای خدا عظیم و نه تنها غیر از تو خدایی نیست، بلکه هر چه هست تویی و هر چه غیر از توست، نیستی است. در سحری که مهمان خدا، الله ورب خود هستی و شیطان می‌پندارد همچون ماه‌های گذشته تو در دام «عبادت خود» گرفتار شده‌ای. اما ماه مهمانی خدا نقشه‌اش را نقش بر آب می‌کند. فقط کافیتش عاشق باشی و به خدا اعتماد کنی در این هنگام است که حتی سکوت‌ت نیز ندای «یا الله» می‌شود.

اشک‌هایت، نامه‌های بی‌زبانی است که به آستان عاشق معشوق می‌رسد. و اینگونه «سحر» دیگر پایان شب نیست؛ آغاز ابدیت است. سحرهای رمضان به عاشق می‌آموزد: «تا زنده‌ای، بمیر!» مُردن از آرزوهای بی‌پایان، مُردن از ترس قضاوت و مُردن از غیبت و دروغ و کینه و حسادت و تحقیر دیگران، این «مرگ عاشقانه»؛ تولدی دوباره است؛ تولدی که در آن، عبادت نه تکلیف، بلکه‌بال پرواز به ملکوت است. روزه‌ات نه گرسنگی، که گُستسن از زنجیرهای دنیای مادی است. و در آخر این که؛ در کوچه‌های تنگ «خودسازی» مواظب نفس اماره‌ات باش؛ او تله‌هایی از جنس «غفلت شیرین» با خود به همراه دارد غفلت از روزم‌گری، غفلت از عادت عبادت، غفلت از غُجب؛ اینها تله‌هایی است که در این مسیر پر دام گسترانده شده است.